

## نکاتی چند پیرامون خروج مهاجران افغانی از ایران

کشور افغانستان پس از پشت سر گذاشتن دوره‌ای طولانی از نبردی طولانی بر ضد قوای اشغالگر خارجی دیرگاهی است که صحنه جنگ داخلی شده است. نبود امنیت اجتماعی منجر به آن شده است که یک چهارم جمعیت افغانستان به صورت پناهنده و مهاجر به کشورهای دیگر علی‌الخصوص پاکستان و ایران نقل مکان کند. در تاریخ ۲۳ مرداد ۱۳۷۹ نامه‌ای از ۱۵۴ نماینده خطاب به رئیس جمهور در صحن مجلس خوانده شد مبنی بر آنکه «ایران در طول جنگ در افغانستان مأوای پناهندگان بوده است. آن‌ها از فرصت شغلی شهروندان جمهوری اسلامی ایران بسیار منتفع شده‌اند. حال با توجه به آمار بالای بیکاری در ایران و امنیت حاکم در افغانستان، آنان باید به کشور خود برگردند.»

لازم به یادآوری است که در اسفند ۱۳۷۸ یعنی چندی پیش از طرح این خواسته در توافقی بین دولت ایران و کمیساریای عالی پناهندگان توافق شده بود که ظرف شش ماه از تاریخ ۲۰ فروردین ۱۳۷۹، افغانیان ساکن در ایران، داوطلبانه ایران را به مقصد افغانستان ترک کنند. با توجه به درخواست کمیساریای عالی پناهندگان، دولت ایران

پذیرفت که به مهاجرانی که سرپرست خود را در جنگ از دست داده‌اند و نیز کسانی که مشکل سیاسی با طالبان دارند و از جان خود بیمناکند و همچنین کسانی که بیمارند و توان مهاجرت از ایران را ندارند مهلت طولانی‌تری برای ترک ایران داده شود. نکاتی که در ادامه این نوشته به آن‌ها اشاره خواهیم کرد حاکی از این امر است که این بازگشت نه چندان سهل خواهد بود - اگر ممکن باشد - و نیز چنانچه اساس جدی و حساب‌شده‌تری نیابد، می‌تواند لطمات سنگینی به اقتصاد، جامعه و سیاست خارجی و در نتیجه امنیت ایران بزند.

(۱) در نامه نمایندگان مجلس خطاب به رئیس جمهور، از افغانیان ساکن در ایران با عنوان «پناهنده» یاد شده است. هر چند عواملی که باعث مهاجرت این افراد به ایران شده است شرایط دردناک و تحمل‌ناپذیر زندگی آن‌ها در افغانستان چه در دوران جنگ داخلی و چه در سال‌های اخیر بوده است و این انگیزه پناهنده شدن‌شان به ایران، اما دولت ایران فقط تعداد کمی از افغانیان مقیم ایران را لحاظ حقوقی به عنوان «پناهنده» پذیرفته است.

طبق کنوانسیون ژنو، وقتی که پناهنده تقاضایش پذیرفته شد باید در کشور پذیرنده از امکانات برابر با شهروندان همان کشور برخوردار باشد. سابقه پذیرش مهاجران

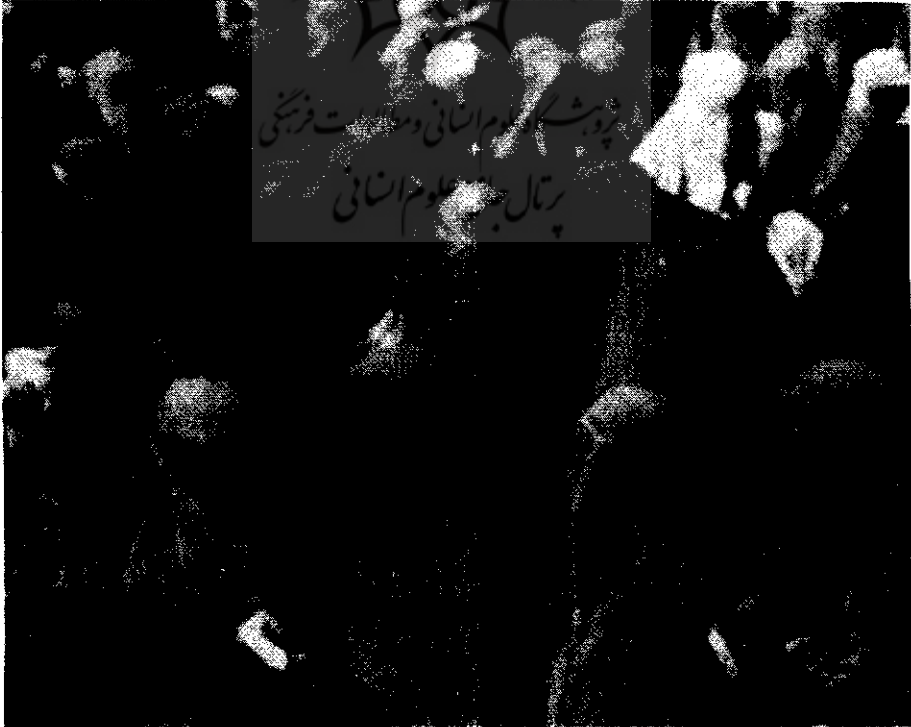
افغانی به عنوان مهاجران اقتصادی از طرف دولت ایران به قبل از انقلاب برمی‌گردد، یعنی زمان که داود رئیس جمهور وقت افغانستان در طی دیدار خود از محمدرضا شاه خواست تا از نیروی کار ارزان در افغانستان به عنوان کارگران ساده در راه سازندگی ایران استفاده برد. تعداد افغانی‌هایی که به عنوان پناهنده در ایران به سر می‌برند خیلی کم است و از آن جمله می‌توان به نظامیانی اشاره کرد که ظاهراً در دوره ریاست جمهوری دکتر نجیب‌الله به ایران پناهنده شدند و دولت ایران نیز پناهندگی آنان را پذیرفت. بقیه مهاجران حتی آنان که کارت سبز اقامت دارند، اجازه مالکیت، استخدام در مراکز دولتی و اخذ گواهی‌نامه رانندگی را ندارند. در نتیجه لفظ پناهنده به عنوان لفظی حقوقی در مورد آنان

به کار نمی‌رود.

(۲) بلاتکلیفی خانواده‌های افغانی --

ایرانی

وجود دو میلیون مهاجر در کشوری چون ایران و وجود مشترکات و علقه‌های مشترک فرهنگی بین مهاجران و ایرانیان منجر به ایجاد زندگی مشترک بین بعضی از ایرانیان و بعضی از افغانیان شد. آمارهای موجود حکایت از وجود بیش از ۴۰ هزار ازدواج بین خانواده‌های ایرانی و افغانی دارد. وزارت کشور سال پیش طی اطلاعیه‌ای به احزاب سیاسی افغانی فعال در ایران اعلام کرد، ازدواج بین زن ایرانی و مرد افغانی ممنوع است. این که یک چنین منعی تا چه حد کارساز خواهد بود جای تردید دارد. اما به هر حال این منعی، تکلیف آنهایی را که هم‌اکنون تشکیل خانواده داده‌اند روشن



نمی‌کند. بیش از طرح بحث خروج مهاجران افغانی باید به سرنوشت این خانواده‌ها اندیشید.

۳) بررسی تأثیرات اقتصادی وجود مهاجران افغانی در ایران

ورود مهاجران افغانی به ایران به قبل از انقلاب اسلامی برمی‌گردد. از همان ابتدا این مهاجران به عنوان کارگران ساده‌یدی در مشاغل تولیدی و خدماتی به کار گرفته شدند و در طول این زمان در پروسه سازندگی ایران قطعاً تأثیرات به‌سزایی از خود به جای گذاشته‌اند.

این کارگران در مقایسه با کارگران ایرانی دستمزد پایین‌تری دریافت می‌دارند با این تفاوت که در بسیاری از جاها مانند دامداری‌ها، بسیاری از آن‌ها به‌صورت شبانه‌روزی مشغول به کارند. بدون آنکه از اضافه حقوق، بیمه، حق عائله‌مندی و حق مسکن بهره‌مند شوند. بسیاری کارفرمایان با به کار گرفتن آن‌ها نه حق بیمه‌ای می‌پردازند و نه مالیاتی که می‌بایست به صورت ماهانه به اداره کار و امور اجتماعی بپردازند. به موجب قانون کار، کارفرمایانی که کارگر خارجی به کار می‌گیرند، می‌بایست ماهیانه حدود ۳۳ درصد حقوق آن‌ها را به عنوان مالیات به دولت بپردازند. اما از آنجایی که دولت نظارت کافی بر به کارگیری

این کارگران ندارد چیز زیادی عایدش نمی‌شود.

می‌توان به طور خلاصه گفت که کارفرمایان ایرانی بابت به کارگیری این مهاجران در زمینه‌های زیر منتفع می‌شوند:

الف: افزایش تولید واقعی در اقتصاد جامعه به سبب سخت‌کوشی این کارگران؛

ب: کاهش قیمت تمام‌شده محصولات تولیدی به سبب ارزان بودن دستمزد این کارگران به نسبت کارگران ایرانی؛

ج: افزایش منافع صاحبان واحدهای تولیدی به جهت نپرداختن مالیات، حق بیمه و...

اما از سوی دیگر دولت ایران بابت اقامت این مهاجران در ایران متحمل هزینه‌هایی نیز شده است. تحلیل اقتصادی وجود این مهاجران در ایران از منظر هزینه-فایده کار پیچیده‌ای است اما به طور خلاصه می‌توان گفت که قسمت عمده‌ای از این هزینه شامل یارانه‌ای است که دولت بابت شهروندان می‌پردازد و این مهاجران نیز از آن بهره‌مند می‌شوند. این یارانه‌ها شامل یارانه برای نان، سوخت و دازو می‌باشد.

اگر فرض کنیم که دو میلیون مهاجر افغانی در ایران وجود داشته باشد و هر یک روزی ۳ عدد نان مصرف کند، مصرف سرانه

موضوع وجه دیگر کار را نیز می‌توان در نظر داشت که:

اولاً، نمی‌توان تمام مهاجران افغانی موجود در ایران را شاغل فرض کرد. اگر وجود دومیلیون افغانی در ایران قابل تأیید باشد و برای هر خانواده افغانی دو فرزند در نظر بگیریم و از هر خانواده یک نفر را شاغل فرض کنیم حدود ۴۰۰ هزار نفر کارگر افغانی شاغل در ایران خواهیم داشت.

ثانیاً، اکثر این جمعیت فعال مهاجران را بهتر است کارگران ساده‌ی یدی فرض کرد که در کارهای تولیدی و خدماتی مشغول به کارند.

ثالثاً، اگر بخواهیم به‌جای جمعیت شاغل افغانی جمعیت جویای کار ایرانی را جایگزین کنیم از آنجایی این جمعیت شاغل مهاجر بیشتر به عنوان کارگران ساده‌ی یدی در مشاغل خدماتی و تولیدی مشغول



روزانه نان این مهاجران، برای مثال ۶ میلیون عدد نان می‌باشد. برای یارانه‌های مربوط به سوخت و دارو نیز به همین ترتیب می‌توان حساب کرد، با این تفاوت که اگر میزان عرضه‌ی وسایل ارتباطی و نقلیه در ناحیه‌ای بیش از میزان تقاضا باشد وجود این مهاجران به‌عنوان عاملی مثبت برای رونق‌زایی اشتغال در ناحیه تلقی می‌شود. به همین ترتیب اگر میزان عرضه خدمات پزشکی در جایی بیش از میزان تقاضا باشد، باز هم وجود این مهاجران از این منظر موجب رونق اشتغال‌زایی خواهد شد.

درباره‌ی بسیاری از اقلام دیگر مثل کالاهای خوراکی و آشامیدنی، پوشاک، کفش و مسکن، مبلمان نو انائیه منزل و غیره نیز می‌توان این الگو را به کار گرفت، یعنی اگر عرضه‌ی این کالاها مازاد بر میزان تقاضا باشد می‌توان وجود این مهاجران را از آنجایی که موجب رونق اشتغال‌زایی می‌شود مثبت فرض کرد.

از طرف دیگر، ترکیب جمعیتی ایران جوان است و یکی از معضلات موجود در کشور ایجاد فرصت اشتغال برای این جمعیت جویای کار است. گفته می‌شود که وجود این مهاجران موجب شده است که گروهی از شهروندان ایرانی فرصتهای شغلی زیادی را از دست بدهند. برای بررسی این

به کارند و این کارها توان بالای فیزیکی و انرژی زیادی لازم دارد در نتیجه بهتر است جمعیت جویای کار بین ۱۹ تا ۳۰ سال را در نظر گرفت.

طبق آمار نسبت جمعیت جویای کار ۱۹ تا ۳۰ سال به کل جمعیت جویای کار ۶۲٪ است که از این میزان حدود ۴۵/۲ درصد آن جمعیت دیپلمه و دانشگاهی و حدود ۴۰ درصد آن دارای تحصیلات زیر دیپلم است.<sup>۱</sup>

اگر بخواهیم به جای این کارگران مهاجر فعال از جمعیت جویای کار ایرانی استفاده کنیم از آنجایی که این مشاغل نیازمند توان جسمی بالایی است در نتیجه بیشترین جایگزین ما از میان افراد ۱۹ تا ۳۰ سال خواهد بود. از طرف دیگر از این میان هم احتمالاً افراد زیر دیپلم خواهند بود که جمعیتی حدود ۴۰ درصد بیکاران بین ۱۹ تا ۳۰ سال را تشکیل می دهد. با جایگزینی این کارگران ایرانی به جای کارگران افغانی احتمالاً به علت گرانتر بودن کارگر ایرانی، گرانتر شدن اقلام تولیدی و خدماتی را نیز باید انتظار بکشیم. مضافاً این که کارفرمایان نیز سود کمتری نصیب خواهند برد.

یکی دیگر از مسائلی که به علت مستقر شدن این مهاجران برای دولت هزینه بر است خروج پولهای پس اندازی است که از طرف این مهاجران به خارج کشور صورت

می گیرد. همان طور که گفته شد در ایران مهاجرانی که حتی کارت سبز اقامت دارند، اجازه مالکیت، خانه، ماشین و استخدام در مشاغل دولتی را ندارند. به همین دلیل این کارگران، ایران را مکانی موقت برای کسب درآمد انتخاب می کنند و شاید این مسئله یکی از عواملی است که افراد تحصیل کرده و صاحب سرمایه افغانی ایران را برای زندگی خود انتخاب نمی کنند. آن ها می توانند با پرداخت حدود ۵۰۰ دلار به دولت پاکستان صاحب شناسنامه پاکستانی شوند و از مزایای شهروندی آنجا برخوردار شوند. ما نیز می توانستیم با اتخاذ شیوه های بهتر از صاحبان سرمایه افغانی و افراد تحصیل کرده شان استفاده کنیم که متأسفانه تا کنون اینچنین نشده است. کارگران افغانی از آنجا که آتیه ای روشن برای خود در ایران مشاهده نمی کنند به جای آن که پس انداز خود را در زمینه تولید به کار اندازند، تمامی سرمایه مادی خود را از ایران خارج می کنند که می توان آن را هزینه ای برای دولت در نظر گرفت. برای بررسی میزان هزینه - فایده وجود این مهاجران می باید که عوامل فوق به دقت بررسی شود.

#### ۴) وضعیت اجتماعی افغانستان

افغانستان کشوری است که با ساختار سنتی قبیله ای - عشیره ای در دوره ثبات در

افغانستان حدود ۹۰٪ مردم این کشور به کار دامداری و کشاورزی سنتی در روستاها مشغول بودند و فقط ۱۰٪ مردم این کشور در شهرهایی با بیش از ۱۰ هزار نفر زندگی می‌کردند. اما پس از اشغال افغانستان توسط شوروی در سال ۱۹۷۹ ساختار جمعیتی افغانستان تغییر یافت. هم‌اکنون جمعیت شهر کابل بالغ بر چند میلیون نفر گردیده است. شواهدی وجود دارد که حدود ۷۵٪ شبکه آبیاری سنتی این کشور در اثر جنگهای داخلی از بین رفته است. گفته می‌شود در اثر سیطره طالبان بر این کشور تمامی دانشگاهها و مکتبها در مناطق تحت اشغال طالبان بسته شده است و محدودیتهای بسیاری برای حضور اجتماعی و اشتغال زنان ایجاد شده است.<sup>۵</sup> طبق آمارهای به‌دست آمده در سال ۱۹۹۷، حدود ۵۰۰۰۰ زن بیوه در کابل وجود دارد که هر کدام با بیش از پنج بچه در وضعیت بسیار بدی به‌سر می‌برند.

گفته می‌شود پاکستان از طریق تشکیل مدارس مذهبی و به‌کارگیری افغانیان در آن مدارس و پرداخت مقرری ماهیانه به آنان به آموزش آنان در یک سطح گسترده دست زده است به طوری که نسل امروز این مهاجران در پاکستان که در آن مدارس آموزش دیده‌اند قادر به تکلم به فارسی نیستند و بجای آن اردو می‌دانند و به پشتو و اردو تکلم می‌کنند. گفته می‌شود که یکی از

نتیجه‌های تشکیل این مدارس جلوگیری از فرهنگ ایرانی به معنی وسیع کلمه و ترویج فرهنگ ضد شیعی در میان این افغانیان بوده است.

به نظر می‌رسد دولت ایران نمی‌تواند در مقابل این حرکتها سکوت کند. خروج اجباری این مهاجران در کوتاه‌مدت، از آنجایی که در کشور افغانستان امنیت اجتماعی وجود ندارد، این مهاجران را به طرف پاکستان سوق خواهد داد. بسیاری از کارشناسان معتقدند که دولت ایران بهتر است برای حل و برطرف کردن هزینه‌هایی که به‌خاطر حضور مهاجران متحمل شده است، از جامعه جهانی کمک بیشتری بطلبد. نواحی جنوبی افغانستان - یعنی نواحی مرزی شمال پاکستان و ایران - مرکز کشت مواد مخدر است. از آنجایی که کنترل کافی بر مرزهای شرقی کشورمان وجود ندارد، به نظر می‌رسد که خروج این مهاجران در کوتاه‌مدت، منجر به گسترش بیشتر مواد مخدر در منطقه گردد.

کامران ناصری

یادداشت

۱- روزنامه حیات نو - ۲۴ مرداد ۱۳۷۹.

۲- گفتگو - شماره ۱۱ - صفحه ۵۴.

۳- جنگ افغانستان - آندره بریگو والیویه روا -

انتشارات آستان قدس، صفحه ۲۱۱.

۴- سالنامه اشتغال، بیکاری و خانواده - مرکز آمار  
ایران - سال ۱۳۷۸ - صفحه ۱۰۰.  
۵- افغانستان - طالبان و سیاستهای خارجی - نانی هاج  
دوبری - صفحه ۲۰۰ و ۲۰۱.

## شناسنامه را چه کسی می‌دهد؟

از مسائلی که در آخرین مصاحبه مطبوعاتی رئیس جمهور مطرح شد، یکی هم مسأله قانونی و شناسنامه‌دار کردن نیروهای سیاسی در جامعه بود. در سه سال اخیر بخصوص از ظرف سردمداران جبهه دوم خرداد و سرکردگان اصلاحات این مسئله بارها مطرح شده است. این که این مسئله تقریباً از همان روزهای اول انتخابات سیدمحمد خاتمی به ریاست جمهوری تا به امروز تکرار می‌شود، هرچند نشان از اهمیت آن نزد سردمداران اصلاحات دارد، در عین حال حاکی از لاینحل ماندن آن نیز هست. در یک طرف این ماجرا، متقاضیان "شناسنامه" را داریم، یا باید داشته باشیم و در طرف دیگر "شناسنامه‌دهنده" را که قاعدتاً باید همان دولت باشد. مسلماً این ارتباط دوگانه چهار صورت ممکن بیشتر ندارد. یکی گروه‌هایی هستند که تقاضای شناسنامه کرده‌اند و آن را گرفته‌اند مانند حزب کارگزاران، حزب مشارکت، حزب

همبستگی و قس علیهذا. اینها تکلیف‌شان روشن است، می‌ماند سه گروه دیگر.

گروه دوم آنهایی هستند که تقاضایی به آن معنای دقیق کلمه نکرده‌اند. یا به عبارت دیگر نباید به عنوان گروه سیاسی تقاضا می‌کردند ولی به واسطه گنگ بودن قانون مربوط به مشکلات سیاسی مجبور به مراجعه به وزارت کشور بوده‌اند. مثل تمامی سازمان‌های غیردولتی. برای این‌ها باید چاره‌ای اندیشید تا از چارچوب سخت قوانین مربوط به تشکیلات سیاسی خارج شوند. به عبارت دیگر باید کار شناسنامه گرفتن آن‌ها را تسهیل کرد. می‌ماند دو گروه دیگر.

گروه سوم آنهایی هستند که تقاضای شناسنامه کرده‌اند ولی سال‌هاست کسی به آنها واقعی نمی‌گذارد.

مسلماً گروه‌های دیگری که با توجه به بی‌اعتنایی به این خواسته ترجیح می‌دهند با تقاضا نکردن، اقل احترام خویش را حفظ کنند. می‌ماند گروه چهارم که تقاضا نکرده، اما در مقابل فشارهای آن همه اصرار می‌کنند که به او شناسنامه بدهند. بحث شناسنامه‌دار شدن گروه‌های سیاسی کشور فقط به همین مورد آخر توجه دارد و بس.

حال آن که همان‌طور که دیدیم داستان شناسنامه به همین یک مورد خلاصه نمی‌شود. علاوه بر همه اینها به نظر می‌رسد